

عنوان تحقیق: «بررسی تطبیقی مبانی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و ایران»

نجیب الله سلطانی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی

چکیده:

حاکمیت، از عمده ترین عناصر یک جامعه سیاسی و منشأ قانون حاکم بر جامعه است. در حقیقت هر دولت عادلانه با توجه به رویکرد و بیش مردم آن جامعه و وجود ارزش‌ها و دین و اخلاق بین آنها، یک نوع خاصی از حاکمیت را در قانون اساسی می‌گنجاند که تا از طرفی به جامعه سامان و سهولت ببخشد و زمینه رشد آن فراهم شود، و از طرف دیگر طول عمر دولت را افزایش دهد.

تحقیقی که پیش رو دارید حاصل تلاشی است در جهت بیان اینکه در قانون اساسی دو کشور افغانستان و ایران از میان حاکمیت‌های مطرح در جهان برای مبنای قوانین، حاکمیت الهی به عنوان مبنای اصلی پذیرفته شده است زیرا مردم هر دو کشور ایران و افغانستان مسلمان هستند و هر دو کشور نظام جمهوری اسلامی را پذیرفته اند و اصل بر این است که به پیروی از دین مقدس اسلام باید اراده تشریحی الهی در جامعه هر دو کشور مسلمان، حکم فرما باشد. اما این را باید یادآور شد که کیفیت و چگونگی این حاکمیت و دخالت حاکمیت‌های دیگر، در دو قانون اساسی فرق می‌کند که در آخر این نوشتار به تفاوتها و اشتراکات در هر دو قانون اساسی پرداخته ایم.

کلید واژه ها:

مبانی ، حاکمیت ، قانون اساسی ، جمهوری اسلامی ، نظام حقوقی

بیان مسئله:

امروزه قانون اساسی در هر کشوری، مهم ترین و بالاترین سند حقوقی و سیاسی است که در آن کلیات، ساختار و مناسبات مهم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیان می‌شود. همچنین نمایش دهنده نوع حاکمیت و حکومت قرار داده شده در نظام سیاسی آن کشور می‌باشد.

حاکمیت را می‌توان از جنبه‌های مختلفی بررسی کرد که یکی از آن جنبه‌ها بررسی مبانی حاکمیت در قانون اساسی کشورها می‌باشد؛ یعنی شالوده قانون اساسی کشورها بر طبق چه مبانی حاکمیت، ریخته شده است. بنابراین در تحقیق حاضر می‌خواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که «حاکمیت در قانون اساسی دو کشور ایران و افغانستان بر چه مبنایی استوار است و نقش آن در وضع قوانین چیست؟»

منشاء حاکمیت:

مبانی حاکمیت، همان اصولی هستند که «حاکمیت» در یک نظام حقوقی و سیاسی بر روی آنها استوار گردیده است و از آنجا که هر یک از نظامهای حقوقی مبتنی بر مبانی مخصوص به خود می‌باشد، حقوق دانان با تأمل در مبانی حقوقی یک

نظام، ارزشها و سمت و سوی حاکم بر آن نظام سیاسی و حقوقی را کشف می‌نمایند یا در موارد ابهام یا فقدان یا تعارض قوانین، با دقت در همان مبانی به چاره جویی می‌پردازند. (جوان آراسته، 1383، 32)

با توجه به تقسیم بندی‌های مختلف، در نهایت می‌توان منشأ حاکمیت را به انواع زیر تقسیم نمود:

1) حاکمیت الهی (الف: حاکمیت تکوینی؛ ب: حاکمیت تشریحی)

2) حاکمیت غیر الهی (الف: حاکمیت فردی؛ ب: حاکمیت مردم؛ ج: حاکمیت ملی)

مبنا اعتبار قانون:

از آنجا که مهم‌ترین ویژگی قاعده حقوقی، الزامی بودن آن است و رعایت آن بر همه لازم است؛ لذا این پرسش مطرح می‌شود که منشأ اعتبار و ارزش قانون چیست و بر چه اساس و مبنایی می‌توان یک قانون را معتبر، ارزشمند و الزامی دانست؟ برای پاسخ به این پرسش اساسی، مکاتب مختلفی پدید آمده است که هر کدام به گونه‌ای به شناخت قواعد حقوق پرداخته اند تا در پرتو شناخت ماهیت قانون و قاعده حقوقی بتوانند منشأ مشروعیت و الزامی بودن آن را کشف نمایند. این مکاتب در فلسفه حقوق به تفصیل کنکاش شده است و در این جا تنها خلاصه وار و موجز به آن اشاره می‌کنیم:

دیدگاه اول: مکتب حقوق طبیعی است. این مکتب برای مقررات نوعی واقعیت عینی و خارجی قائل است و کار حقوقدان را تنها کشف و دست یابی به قوانین عینی حاکم بر نظام اجتماعی می‌داند. بر پایه این دیدگاه، اعتبار و مشروعیت قانون، ذاتی است و قابل وضع یا رفع نیست. امروزه آموزه «قانون طبیعی» در حوزه فلسفه حقوق غرب، سنگ بنای اثبات حقوق طبیعی بشر تلقی شده است؛ یعنی منشأ و خاستگاه حقوق «قانون طبیعی» است.

دیدگاه دوم: نظریه پوزیتیویستی است که برای قواعد حقوقی، هیچ گونه واقعیت عینی را نمی‌پذیرند و معتقدند که تمام قوانین ناشی از اعتبار و قرارداد اجتماعی است. بر اساس این دیدگاه، مشروعیت قوانین ناشی از اراده مردم است.

دیدگاه سوم: قوانین و مقررات را آمیزه‌ای از واقعیت و جعل می‌داند. بایدها و نبایدهای حقوقی را از اعتباری می‌داند که ناشی از ملاک‌های حقیقی است. مقررات حقوقی نه واقعیت محض (حقوق طبیعی) و نه اعتباریات صرف (پوزیتیویستی) است، بلکه اعتباریاتی برخاسته از ملاک‌ها و معیارهای واقعی است که در بین تشریح الهی تجلی پیدا می‌کند. بنابراین، طبق این دیدگاه، مشروعیت قوانین، ناشی از اراده الهی و سنت نبوی (ص) است. (احمدی و صداقت، 1388، 53)

مبانی پذیرفته شده در قانون اساسی افغانستان:

در مقدمه و چندین مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، به رعایت "دین اسلام"، "اعلامیه جهانی حقوق بشر" و "تحقق دموکراسی" تصریح شده است؛ برای نمونه آمده است: «افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، می‌باشد» (قانون اساسی افغانستان، ماده اول)، در ماده دوم بیان می‌کند که: «دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است.» (همان، ماده دوم) در ماده سوم آمده است: «در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.» (همان، ماده سوم) بر اساس این سه ماده، نظام سیاسی افغانستان مبتنی بر باورها و ارزش‌های اسلامی است و

قوانین و مقررات آن نباید مخالف احکام و ارزش‌های اسلامی باشد. این نگاه نشان دهنده این نکته است که مبانی حقوق در قانون اساسی، ناشی از اراده الهی و سنت نبوی(ص) است و مشروعیت و الزام قوانین برگرفته از شریعت است. البته در جای دیگر آمده است: «دولت، منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول و میثاق‌های بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند.» (همان، ماده هفتم) هم چنین دولت مکلف به «تحقق دموکراسی» در کشور شده است. (همان، ماده ششم) برآیند این دو ماده، پذیرش مبانی حقوق طبیعی، پوزیتیویستی و اعلامیه جهانی حقوق بشر در امر قانونگذاری است. البته اعلامیه جهانی حقوق بشر خود برگرفته از قانون طبیعی و پوزیتیویستی است.

به این ترتیب، می‌توان اینگونه گفت که در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، مکتب اسلام به عنوان مبانی اصلی و مکاتب دیگر حقوقی به عنوان مبانی فرعی حقوق و قوانین پذیرفته شده است. هرچند موارد و مصادیق مشترک گزاره‌های حقوقی بین این مکاتب وجود دارد. لذا اگر، کسی در پی تفسیر قانون اساسی و سایر قوانین باشد و بخواهد بر اساس مبانی و زیرساخت‌های قانونی، آن را تفسیر کند یا قانونگذاری نماید، با رویکرد هر یک از مبانی مجاز است اقدام به تفسیر نماید. (احمدی و صداقت، 1388، 54) که البته در مورد استفاده از مبانی فرعی محدودیت‌های هم دارد که آن هم در تعارض قرار گرفتن با اسلام است، و در مطالب بعدی به آن می‌پردازیم.

مبانی پذیرفته شده در قانون اساسی ایران:

قانون اساسی تدوین شده پس از انقلاب اسلامی، از آموزه‌های اسلام و بالخصوص مذهب تشیع سرچشمه گرفته و در چارچوب نظرات فقهی - سیاسی امام خمینی(ره) تئوریزه شده است. این مفهوم صراحتاً در اصول 1 و 2 و 4 و 12 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ذکر شده است:

اصل اول: «حکومت ایران، جمهوری اسلامی است که ملت ایران، براساس اعتقاد دیرینه اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود... به آن رأی مثبت داد.»
اصل دوم: «جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به:

1. خدای یکتا (لااله الاالله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او؛ 2. وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین؛ 3. معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا؛ 4. عدل خدا در خلقت و تشریح؛ 5. امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام؛ 6. کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسوولیت او در برابر خدا که از راه :

الف - اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم اجمعین تأمین می‌کند»

اصل چهارم: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی، و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و

تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

اصل دوازدهم: «دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیرقابل تغییر است»

نتیجه اینکه در هر دو قانون، حاکمیت الهی به عنوان مبناء اصلی پذیرفته شده است اما با این تفاوت که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شدت این مبناء بیشتر است؛ برخلاف قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان که علاوه بر مکتب "اسلام"، مکاتب دیگر نیز ذکر شده اند (که البته در درجه پایین تر و مرتبه فرعی قرار دارند) و این دلیل دارد که در بخش "دموکراسی و حقوق بشر" به آن اشاره می کنیم.

وجود حاکمیت مردمی و ملی در قانون اساسی هر دو کشور:

با بیان استنادات ذکر شده از هر دو قانون اساسی افغانستان و ایران، معلوم شد که حاکمیت پذیرفته شده در این دو قانون، حاکمیت الهی است. اما از طرفی دیگر، اصول و موادی در هر دو قانون وجود دارد که حکایت از حاکمیت مردمی و ملی می کند؛ به عنوان مثال: الف) در قانون اساسی ایران:

1- اصل اول: «حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران.... به آن رأی مثبت دادند.» نوع حکومت ایران یعنی "جمهوری اسلامی" بر اساس همه پرسى تعیین گردید و مردم با رأی مستقیم به آن رأی دادند.

2- اصل سوم: «دولت جمهوری اسلامی ایران مؤظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر بکار برد: 8- مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش»

3- اصل ششم: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این ها، یا از راه همه پرسى در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می گردد.»

4- اصل پنجم و نهم: «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسى و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد....»

ب) در قانون اساسی افغانستان:

1- ماده اول: «افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، می باشد»

2- ماده چهارم: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آنرا اعمال می کند.»

3- ماده ششم: «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس..... حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، مکلف می باشد.»

4- ماده شصت و یکم: «رئیس جمهور با کسب اکثریت بیش از پنجاه فی صد آرای رأی دهندگان از طریق رأی گیری آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب میگردد.»

5- ماده هشتاد و یکم: «شورای ملی دولت جمهوری اسلامی افغانستان بحیث عالی ترین ارگان تقنینی مظهر اراده مردم آن است و از قاطبه ملت نماینده گی می کند...»

با ذکر این مثال‌ها وجود حاکمیت مردمی و ملی در هر دو قانون اساسی محرز است اما این سوال پیش می‌آید که آیا با پذیرفتن حاکمیت الهی در تناقض نیست؟ پاسخ به این سوال ساده است؛ یعنی باید ببینیم که این حاکمیت مردمی و ملی در چه مرتبه و جایگاهی قرار دارد؛ به عبارت دیگر آیا در قانون اساسی به عنوان مبنای اصلی قرار گرفته است یا خیر؟ با توجه به مطالب بیان شده در خصوص پذیرفتن حاکمیت الهی به عنوان مبنای اصلی در هر دو قانون اساسی، معلوم و مشهود است که حاکمیت مردمی و ملی آن گونه که در دیگر کشورها مطرح است، نیست و پذیرفتن آن به طور مطلق وجود ندارد؛ بلکه حاکمیت مردمی و ملی تا زمانی معتبر و قابل اجرا است که در چارچوب حاکمیت الهی باشد.

در اسلام، انسان از آن جهت که مختار و مسؤولیت پذیر است، در مسیر تعالی خود دارای نقش اجتماعی نیز می‌باشد ولی در تمامی مراحل، هدف و آرمان توحیدی را مد نظر دارد. در نظام اسلامی به فرد و جامعه هر دو نظر شده است و هر یک دارای مسؤولیت و نقش موثر می‌باشند. منظور از حاکمیت مردم آن است که در جامعه هر یک از افراد مد نظر قرار گیرد و هر یک دارای نقش باشد که دموکراسی مستقیم و انتخابات توسط مردم از این قبیل است؛ یعنی هر یک از احاد مردم دارای حق رأی دادن و دخالت در امر سرنوشت خود و کشور را بر عهده دارد. و منظور از حاکمیت ملت، جمع افراد و مجموعه آنها به عنوان یک واحد مورد نظر است. دموکراسی غیر مستقیم و تصمیم گیری در خصوص موارد مختلف توسط نمایندگان منتخب مردم از این قبیل است. در حقیقت حاکمیت مردمی و ملی ذکر شده در هر دو قانون اساسی، در راستای تحقق حاکمیت الهی است؛ به عبارت دیگر با دید وسیع اسلام و توجه به آرای مردم در یک چارچوب مشخص، این دو حاکمیت تا زمانی که مخالف با اراده الهی نباشند مورد پذیرش و استفاده است.

تجلی مبانی حاکمیت منتخب در قانون اساسی و دیگر قوانین دو کشور:

طی مطالب بیان شده، معلوم شد که حاکمیت و دین پذیرفته شده در هر دو کشور، حاکمیت الهی و دین مبین اسلام است. اکنون باید تجلی این حاکمیت الهی و اسلام را ابتدا در هر دو قانون اساسی و سپس در قوانین دیگر بررسی کنیم و ببینیم که در کدام یک از این دو قانون اساسی و دیگر قوانین، حاکمیت الهی و دین اسلام بهتر نمایان است. برای این کار باید اصول و موادی را که در مورد حاکمیت و اسلام بیان شده را بازگو و سپس نتیجه گیری کنیم؛ از آنجا که این مقاله گنجایش بیان تک تک اصول قانون اساسی را ندارد لذا به ذکر شماره آن اکتفا می‌کنیم و خواننده را برای تطبیقش به قانون اساسی ارجاع می‌دهیم:

قانون اساسی ایران: اصول 1، 2، 3، 4، 5، 7، 8، 10، 11، 12، 14، 16، 17، 18، 21، 24، 26، 27، 28، 44، 49، 56، 57، 61، 67، 72، 91، 96، 105، 109، 115، 121، 142، 144، 151، 152، 154، 157، 162، 163، 167، 170، 171، 175، 177.

قانون اساسی افغانستان: مقدمه، مواد 1، 2، 3، 4، 18، 19، 20، 35، 45، 54، 62، 63، 74، 119، 130، 131، 149.

از اصول و مواد بیان شده در هر دو قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و افغانستان اینگونه می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به مزین بودن قانون اساسی ایران به عبارات صریح قرآنی و تأکیده‌های پی در پی در خصوص انطباق و عدم مخالفت با موازین اسلامی، تجلی حاکمیت الهی و اسلام در قانون اساسی ایران به مراتب بیشتر، بالاتر و وزین تر از قانون اساسی افغانستان است. در ساختار نظام سیاسی ایران، اصولی در نظر گرفته شده که مقام اصلی رهبری کننده و هدایت دهنده، به عهده فقیه و مجتهد دینی به عنوان "رهبر" گذاشته شده است و تشخیص انطباق کامل قوانین با احکام شریعت و همچنین اجرای این قوانین نیز به عهده کسانی است که باید عالم و کارشناس دینی باشند. (دانش، 1382، 121)

هرچند که نمایان شدن حاکمیت الهی و اسلام - با وجود ذکر الفاظی چون "تحقق دموکراسی" "حمایت حقوق بشر" (قانون اساسی افغانستان، ماده ششم)، "منشور ملل متحد"، "معاهدات بین الدول"، "میثاق‌های بین المللی" و "اعلامیه جهانی حقوق بشر" (همان، ماده هفتم) - در قانون اساسی افغانستان به مرتبه قانون اساسی ایران نمی‌رسد. اما همین مقدار ذکر شده در قانون اساسی افغانستان دستاورد بزرگی است و قطعاً می‌توان گفت که این یک گام مثبت و تحول بزرگی در حکومت افغانستان است؛ افغانستانی که پس از سه ده بحران و جنگ و آوارگی و بی نظمی، تازه قامت راست کرده و می‌خواهد به سوی اهدافش گام بردارد.

حاکمیت در دیگر قوانین مطرح هر دو کشور:

از آنجا که قانون اساسی، مادر تمام قوانین مطرح و یکی از منابع حقوق اساسی هر کشور است و دیگر قوانین تحت تابعیت قانون اساسی هستند، تکلیف حاکمیت در دیگر قوانین مشخص است. به بیان دیگر، قوانین موضوعه نمی‌توانند بر خلاف اصول قانون اساسی وضع و تصویب شوند. حال آنکه یکی از اصول بنیادین در قانون اساسی افغانستان و ایران، حاکمیت الهی و اسلام است؛ بنابراین باید این اصل مهم در دیگر قوانین اجرا شود. که در قوانین افغانستان و ایران همین گونه است. به عنوان مثال، اصل چهارم قانون اساسی ایران اینگونه روشن می‌سازد که: « کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده فقهای شورای نگهبان است.» و یا طبق ماده سوم قانون اساسی افغانستان که می‌گوید: « در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد »

همچنین برای بیان بهتر مطالب بالا، به عنوان نمونه، اگر به قانون مدنی هر دو کشور نگاهی بیاندازیم خواهیم دید که قانون مدنی هر دو کشور متشکل از اموال، اشخاص و ادله اثبات دعوا است که تمامی امورات مدنی در زیر این سه عنوان قرار می‌گیرند و از آنجا که ملت هر دو کشور مسلمان هستند و مبنای این سه عنوان، نظریات فقهی مذاهب اسلامی می‌باشد و همچنین قانون اساسی هر دو کشور بر پایه اسلام بنا نهاده شده است، روشن می‌گردد که اجرای حاکمیت الهی و اسلام در قانون مدنی الزامی است، در خصوص دیگر قوانین هم به همین ترتیب است.

دموکراسی و حقوق بشر:

نکته‌ای که در این تحقیق قابل بیان است و به مسائل این تحقیق ربط پیدا می‌کند، عنوان‌های "دموکراسی" و "حقوق بشر" است. با مطالعه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مستقیماً ذکری از "دموکراسی" و "حقوق بشر" نشده است و بر اسلام و ولایت فقیه تأکید دارد: (قانون اساسی ایران، اصول 56 و 57) البته این را باید گفت که دموکراسی به معنای مشارکت و حکومت مردم در یک چارچوب مشخص، یکی از اصول و امور مهم و جدی در قانون اساسی ایران است که در مطالب قبلی به آن اشاره شد و در عنوانی جداگانه به آن خواهیم پرداخت. اما فعلاً بحث ما در مورد ذکر مستقیم الفاظی چون "دموکراسی" و "حقوق بشر" در قانون اساسی است که در قانون اساسی ایران وجود ندارد؛ بنابراین بحثی در اینجا نیست. اما با توجه به مد نظر گرفتن "تحقق دموکراسی" و "حمایت حقوق بشر" و ... (قانون اساسی افغانستان، مواد ششم و هفتم) توسط قانونگذاران در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، باید دید که چه عواملی باعث شده تا قانونگذاران افغانی به ذکر این مقوله‌ها در قانون اساسی باشند؟ (که پاسخ به این سوال می‌تواند تا حد قابل توجهی، علت ذکر مبانی غیر اسلامی در قانون اساسی نیز باشد) و سپس اینکه: آیا می‌توان وجه اشتراکی بین اسلام و دموکراسی پیدا کرد یا خیر؟ و در آخر اینکه: در صورت تعارض اسلام با این مقوله‌ها در قانون اساسی چه باید کرد؟ و کدام یک از این دو طرف ارجحیت دارد؟ پاسخ به سوال اول: عوامل ورود "دموکراسی" و "حقوق بشر" و در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان:

حاصل جنگ‌های خانمان سوز در افغانستان، یک کشور ورشکسته و اجتماع به هم ریخته بود. طبیعتاً در چنین کشوری زمینه هرگونه مداخله‌ها، خلاف ورزیه‌ها و نادرستی‌ها مهیا بوده و به سرعت در جهت عکس منافع ملی مایه می‌گیرد. باید ادعان نمود که مسأله افغانستان قبل از حوادث 11 سپتامبر 2001 به بن بست بی سابقه‌ای مواجه بود. از یکطرف حکومت نام نهاد طالبان به هواخواهی شبکه‌های چندین ملیتی و حمایت نظامی و تسلیحاتی دولت پاکستان به بیدادگری و استبداد کم نظیر رو آورده بود و از جانب دیگر نیروهای مقاومت هرچند مصمم اما در تنگنای کمبود سلاح، مهمات و نیروی نابرابر با دشمن قرار گرفته بودند. دنیای به اصطلاح آزاد و دموکرات به مسأله افغانستان با بی تفاوتی، اهمال و اغماض نظاره می‌کرد. سازمان ملل متحد به تبعیت از گرداننده گان اصلی سیاست جهانی با روشهای بیوروکراتیک به مسأله نیم نگاهی داشت. در جامعه نامتجانس کشور توجه به عصبیتهای قومی، قبیله ای، سمتی و زبانی که خود محصول مداخله گریهای ضد ملی بوده هرگونه ائتلاف مفید و مثمر را دور از امکان جلوه می‌داد.

شرایط نابسامان داخلی، عدم همکاری بین المللی و ستیزه گری طالبان، زمینه را برای مداخله گری‌های همسایه (پاکستان) به عنوان دشمن قسم خورده موجودیت، سلامت و صلابت افغانستان مهیا ساخت. بنابراین نبودن قطعی کشور، هدف عمده استراتژیک رهبران پاکستانی قرار گرفت و در این راستا همه قراردادهای نزاکتهای سیاسی و حتی قیود اخلاقی، انسانی و اسلامی زیر پا گذاشته شد. این همه نابسامانیها و سیاست بازیها به شبکه‌های بنیاد گرای مذهبی امکانات آن را مهیا ساخت تا افغانستان را به عنوان پایگاه امپراطوری تروریستی و محل تربیت و صدور عملیات تخریبی قرار دهند. ترسیم شرایط و تسلسل حوادث به گونه ایی که بیان گردید، وصول به صلح و آرامش و ایجاد یک جامعه مدنی مبتنی بر قانون عدالت اجتماعی و حاکمیت ملی را از مستحیلات سیاسی جلوه می‌داد.

آغاز سیاست به ظاهر تروریست زدایی آمریکا و جدیت این کشور در امر تعقیب این پالسیها و ضمناً تعهد این کشور در ایجاد زمینه‌های مساعد برای آمادگی بین المللی در امر اعمار مجدد افغانستان، کنفرانس بن را به منزله مرحله مقدماتی برای یک نظام و مکانیزم حقوقی در افغانستان مورد قبول عامه مردم کشور قرار داد. کنفرانس بن با حمایت و پشتیبانی جهانی و ملل متحد صبغه حقوقی به خود گرفت و انتظارات آمیخته با تأیید مردم افغانستان به آن مشروعیت بخشید. برای نخستین بار ضمن مقالاتی در رابطه با قانونیت و مشروعیت کنفرانس بن بحثهایی در این زمینه به راه انداخته شد و در شرایط بخصوص همان وقت کشور، مفید و راهگشای تحولات قانونی پنداشته شد. واقعیت هم همین بود که جز توصل به همین شیوه و روش، راه دیگری که هم موافق به مذاق بازیگران قدرتمند سیاست جهانی باشد و هم کشور ما را در ضمن بی سروسامانیهای ممتد و از هم گسیختگی شیرازه اجتماعی و سیاسی و دست اندازی‌های بیگانگان در آستانه یک تحول سرنوشت ساز قرار بدهد وجود نداشت. (هاشمی، 1384، 15-16) به هر حال چاره دیگری نبود و شرایط اقتضا می‌کرد که افغانستان، بین بد و بدتر، بد را انتخاب کند. مطالب ذکر شده یکی از مهمترین ریشه‌های جواب به سوال مطرح شده است. و اما عامل اصلی دیگر برای جواب به این سوال، دخالت جامعه جهانی در سرنوشت افغانستان بود که در ادامه به توضیح آن می‌پردازیم.

قابل یادآوری است که قانون، محصول اراده و اندیشه پدیدآورندگان آن است. بنابراین، تعیین معنا و مفهوم درست قانون و همگام ساختن آن با واقعیت‌های فرهنگی جامعه مستلزم کشف اراده، و نیت قانونگذار است. برای دست یابی به منظور قانون گذار، باید در مرحله نخست از تاریخ استفاده کرد؛ یعنی با توجه به گفت و گوهای مقدماتی قانون و عقاید عالمان و رویه‌هایی که در هنگام وضع قانون مورد توجه نمایندگان بوده است، می‌توان هدف اجتماعی و اصول مورد احترام او را به دست آورد. (کاتوزیان، 1381، 96-101) این اصل فنی حقوقی، در درجه بندی اهمیت و اعتبار قوانین و تفسیر و نیز به دست آوردن مبنا و منشأ الزام آنها نقش اساسی و تعیین کننده‌ای دارد.¹ لذا توجه به این اصل ضروری است و باید دید که چه راه حل و راهکار مناسبی را ارائه می‌دهد. یکی از موضوعاتی که نمایندگان افغان روی آن تأکید داشته و وقت زیادی را به خود اختصاص داده بودند، مربوط به جایگاه و نقش دین اسلام و پاسداری از اسلامیت نظام بود که این امر در موارد متعدد قانون

اساسی تجلی یافته است. (احمدی و صداقت، 1388، 57-58) بیش از 95٪ نمایندگان ملت بر اسلامیت نظام تأکید داشته اند، و نظام سیاسی و حقوقی را بر پایه احکام و ارزش‌های اسلامی در قانون اساسی تعریف کرده اند.

یکی از اعضای کمیته تفاهم و منشی جلسه، چنین نقل می‌کند که: «قبل از تفاهم روی مواد اختلافی، جالب بود که در کمیته‌ها هر جا نام حقوق بشر و دموکراسی بود، قید «مطابق شریعت اسلامی» یا در «چارچوب شریعت» و نظیر این‌ها بدون استثناء مطرح می‌شد. در کل مواد، این چنین آمده بود و همه بر این قیدها توافق کرده بودند. اما وقتی در کمیته تفاهم آوردند، نمایندگان کشورهای خارجی و سازمان ملل از این موضوع ابراز نگرانی کردند که دنیا با این چنین وضع قانون در افغانستان، علاقه مند نخواهد بود که افغانستان را مورد توجه قرار داده و سرمایه گذاری نمایند. این جا بود که یک راه حل برایش پیدا شد و آن این که آمدند گفتند بند اخیر ماده سوم که جمله «ارزش‌های مندرج این قانون اساسی» باشد، حذف گردد و بند اول ماده به این صورت تغییر کند: «در افغانستان هیچ قانونی نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.» از گفته‌های فوق که گوینده آن، شاهد عینی در جلسات بود، چند نکته استفاده می‌شود:

- 1- گاهی اراده برون مرزی، در روند جلسه مؤثر بوده است که خود نوعی دخالت در مهم ترین رکن تصمیم گیری یک ملت به شمار می‌رود و بر خلاف استقلال یک کشور و نزاکت بین المللی است.
 - 2- اگر امروزه قانون اساسی جدید افغانستان در درون خود با تناقض مواجه است، دلیل عمده آن، دخالت اراده برون مرزی است. در غیر اینصورت اگر روند طبیعی را طی می‌کرد، گرفتار این پارادوکس نما هم نمی شد. (همان، 59-60)
- نتیجه اینکه عواملی چون: 1- تعصبات قومی؛ 2- جنگ‌های داخلی؛ 3- دخالت همسایگان و بیگانگان؛ 4- پدیده شوم طالبان؛ 5- آواره شدن و خسته شدن ملت افغانستان از جنگ و اسلام افراطی؛ 6- و در نهایت، دخالت جامعه جهانی به رهبری آمریکا، می‌تواند پاسخی به سوال مطرح شده باشد.

پاسخ به سوال دوم: جای شکر است آنگونه که "دموکراسی" در دیگر کشورها معروف شده است و پایه و اساس قرار گرفته و به آن عمل می‌شود در قانون اساسی افغانستان مطرح نیست. به بیان دیگر با توجه به مواد قانون اساسی از جمله ماده دوم: «دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است...» و ماده سوم: «در افغانستان هیچ قانونی نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد» دموکراسی و حقوق بشر و ... کنترل و مقید شده است و می‌توان گفت که منظور از دموکراسی در قانون اساسی یک نوع شیوه و ابزار اداره حکومت اسلامی است نه عمل کردن به دموکراسی‌های پذیرفته شده در دیگر کشورها، که البته از این جهت پدیده خوبی است و می‌تواند بین اسلام و دموکراسی وجوه مشترکی باشد که در ذیل به بیان اشتراکات این دو می‌پردازیم:

وجوه اشتراک اسلام و دموکراسی:

از آنجا که ماهیت و جوهره دموکراسی، مشارکت، و جوهره اسلام، شریعت است؛ (محمدی، 1387، 86) این سوال پیش می‌آید که آیا میان دین و دموکراسی می‌توان وجه جمعی پیدا کرد و آیا ممکن است دین و دموکراسی به عنوان دو عنصر شاخص، تعیین کننده هویت یک جامعه به شمار آیند؟

واقعیت آن است که دموکراسی علی‌رغم مطلوبیت و فراگیری، تاکنون معنای واحد و مفهوم یگانه‌ای ندارد به طوری که می‌توان گفت هیچگونه تعریف کاملاً پذیرفته شده‌ای از دموکراسی به طور کلی یا از نوع غربی آن به خصوص، وجود ندارد (عنایت، 1380، 221) و به گفته ویلسون، دموکراسی در هیچ دو کشوری یکسان نیست. (عالم، 1387، 295؛ همچنین مطالب بیشتر در مورد تعریفهای گوناگون از دموکراسی 295-296) از همین رو، مک‌آیور دموکراسی را نه راه تعیین حکومت اکثریت بلکه شیوه‌ای می‌داند که مطابق آن معین می‌شود چه کسی و به خاطر چه هدفهایی باید حکومت کند. همچنانکه چارلز مریام نیز آن را چارچوبی از افکار و شیوه عملی می‌خواند که در راستای خیر عمومی بدان صورت که اراده عمومی تفسیر و هدایت می‌کند، قرار دارد. (همان، 296) پس می‌توان مدعی شد که «دموکراسی مفهوم واحدی ندارد. گروه‌های مختلف، حتی در جوامع اروپایی، دموکراسی را به طور متفاوت درک می‌کنند.» (فصلنامه تخصصی مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، 1384، 170)

براین اساس، با توجه به اینکه دموکراسی فاقد معنای مشخص و مفهوم معینی است، می‌توان آنرا با عنایت به شاخصه اصلی و جوهره اصولی آن یعنی مشارکت و در ظرف واقعیت باورها و فرهنگهای حاکم بر جوامع بشری، تعریف و به اجرا گذاشت. این امکان زمانی بیشتر فراهم می‌گردد که دموکراسی تنها یک روش برای تصمیم‌گیری در چارچوب ارزشهای حاکم بر جامعه شمرده شود. در این صورت، دموکراسی هم شکلی از حکومت است و هم فلسفه زندگی جمعی که در آن، مردم یا اکثریت آنها دارای قدرت نهایی تصمیم‌گیری هستند. در این فرض، چنین حکومتی، هدف نیست بلکه وسیله دست یافتن به هدفهای مهم تر است. (عالم، 1387، 296)

حال اگر بخواهیم با همین پیش فرض، راه جمعی میان دین و دموکراسی بجوییم، به نظر می‌رسد کوتاه‌ترین راه و آسان‌ترین شیوه، یافتن وجوه مشترک میان اسلام به عنوان آیین آسمانی زندگی و زیست جمعی و دموکراسی به مثابه روش معقول و آزموده بشری برای اداره آن است که در یک نگاه کلی و گذرا می‌توان این موارد را به عنوان وجوه اشتراک برشمرد: 1- نفی استبداد و مهار قدرت (عنایت، 1380، 224)؛ 2- مشارکت همگانی (جوادی آملی، 1381، 22 و 115)؛ 3- سیستم نمایندگی. (قرضاوی، 1390، 61)؛

دموکراسی در ایران:

با عنایت به مطالب ذکر شده در خصوص اشتراک اسلام و دموکراسی و دموکراسی به معنای حکومت مردم ("دمو" به معنای مردم و "کراسی" به معنای حکومت) و استناد به اصول آتی، می‌توان گفت که مشارکت و حکومت مردم در یک

چارچوب مشخص، یکی از اصول و امور مهم و جدی در قانون اساسی ایران است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برگرفته از تعالیم اسلام، رأی و اکثریت و مشارکت مردم را در چارچوب احکام و ضوابط نظام توحید مورد اهتمام قرار داده است. بر اساس مقررات قانون اساسی ایران، مردم در امور مختلف و بسیار مهم حکومت نقش فعال و تعیین کننده دارند.

1- اصل ششم قانون اساسی: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این ها، یا از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد»؛ 2- در اصل یکصد و هفتاد و هفتم، اداره امور کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران می‌باشد که تغییر ناپذیر است؛ 3- در اصل یکم، نظام جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی با رأی مردم شکل گرفته است؛ 4- در اصل یکصد و هفتم، انتخاب غیر مستقیم رهبر توسط مردم؛ 5- در اصل یکصد و چهاردهم، انتخاب مستقیم رئیس جمهور توسط مردم؛ و اصول 59، 62، 177، 26، 27، 7، 100-106، و که مواردی از مشارکت مردم در امور حکومت و اداره جامعه است. همچنین مشارکت مردم در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و نظائر آن در اصول 3، 6، 44، 144 و ... به طرق مختلف مطرح گردیده است.

ذکر موارد بالا برای مشارکت مردم در حکومت (به جز شماره سوم)، در قانون اساسی افغانستان به گونه‌های مشابه بیان شده است که با توجه به ذکر "دموکراسی" و "حقوق بشر" در قانون اساسی، از ذکر آنها خودداری کرده و تمام آن را در ماده چهارم قانون اساسی خلاصه می‌کنیم: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تحقق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کند.»

بنابراین، اگر دموکراسی به معنای دخالت مردم در حکومت از طریق انتخاب نمایندگان باشد و جوهره اصلی آن مشارکت مردم به حساب آید، می‌توان گفت: اسلام، رأی و نظر مردم را در عرصه اجتماعی به قدری ارزشمند می‌شمارد که ورود به حکومت را بدون آن غیر ممکن می‌داند و در واقع، اسلام با رأی مردم پا به عرصه حکومت می‌نهد و با حمایت و پشتیبانی مردم کار خود را ادامه می‌دهد. و حتی با قطع نظر از دموکراسی، اصولاً نگرش دین به حکومت چنان است که نمی‌تواند نقش مردم و جایگاه رضایت و حمایت مردمی را نسبت به حکومت از نظر بیندازد. در نهایت با توجه به عنصر مشارکت در دموکراسی و نقش شریعت در حکومت اسلامی به این جمع بندی دست می‌یابیم که حکومت اسلامی متکی بر آرای مردم و مبتنی بر احکام الهی است؛ آنچنانکه جمعی از اندیشمندان و صاحب نظران مسلمان، حکومت اسلامی را حکومت تئودموکراسی یا الهی- مردمی نامیده اند. (محمدی، 1387، 90)

این نظریه، دیدگاه معتدل و قابل تطبیقی در بسیاری از جوامع اسلامی و از جمله افغانستان و ایران است؛ زیرا در این نظریه هم عامل ماوراء طبیعی نسبت به مشروعیت حکومت تعیین کننده دانسته می‌شود و هم رضایت و موافقت مردم در این رابطه، مورد توجه قرار می‌گیرد و با مطالعه حکومت اسلامی در ظرف واقع، می‌کوشد عوامل مؤثر بر شکل گیری آن را

هماهنگ نماید؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که: مشارکت در چارچوب شریعت، نقطه تجمع دین و دموکراسی در جامعه‌ای است که با اعتقاد به حقیقت مطلق و مبدأ و حیانی و التزام به شریعت از آیین آسمانی پیروی می‌کنند. زیرا مطمئن‌ترین سازوکار اجرای حکومت و اعمال حاکمیت، احترام به اصول اعتقادی و ارزشهای اساسی حاکم بر جامعه از یک طرف و ارج نهادن به آراء و نظریات اعضای آن از طرف دیگر است. البته گفته‌های بالا مؤید این نیست که اسلام با "دموکراسی و حقوق بشر" کاملاً مطابقت دارد؛ بلکه در مطالب فوق فقط به جنبه‌های اشتراکی این دو، و به کارگیری ابزاری "دموکراسی" برای تحقق اهداف اسلام اشاره کردیم و این نکته مسلم است که میان "اسلام" و "دموکراسی و حقوق بشر" تفاوتی وجود دارد که در مطالب زیر در صورت تعارض این دو در قانون اساسی افغانستان بحث خواهیم کرد.

پاسخ به سوال سوم: در صورت تعارض اسلام با "دموکراسی" و "حقوق بشر" در قانون اساسی افغانستان چنانکه اشاره شد در قانون اساسی ایران ذکری از "دموکراسی" و "حقوق بشر" نشده است اما این گفتار در مورد قانون اساسی افغانستان صادق است؛ همچنین ذکر شد که رویکرد قانون اساسی افغانستان به جایگاه و خاستگاه شریعت، رویکرد حداقلی است و مرز آن مخالف نبودن مقررات با معتقدات و احکام اسلام است. (قانون اساسی افغانستان، ماده سوم) بدین معنا که به منابع اسلامی نه به عنوان تنها منبع (قانون اساسی ایران، اصل چهارم) و نه به حیث منبع و مصدر اصلی (قانون اساسی مصر، ماده دوم) تصریح نشده است. صرفاً به مخالف نبودن مقررات با احکام اسلامی بسنده شده است و مراجعه به سایر منابع (اعلامیه جهانی حقوق بشر و عرف) منعی وجود ندارد و از این جهت دست نهاد تقنینی و اجرایی کشور باز است.

پذیرش تکثرگرایی در مبانی-با امتیازاتی که دارد- در پاره‌ای موارد ممکن است با چالش جدی روبه رو شود؛ مثلاً ممکن است که قانون و مقرراتی که ناشی از خاستگاه اعلامیه جهانی حقوق بشر و اندیشه مطلق دموکراسی است با قانون برخاسته از خاستگاه منابع اسلامی تناقض داشته باشد (محمدی، 1387، 55)، به عنوان مثال:

1- قانون اساسی به تبعیت از اعلامیه جهانی حقوق بشر (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده 5) و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، (میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده 7) شکنجه و هر نوع مجازاتی را که موهن و مخالف کرامت انسانی باشد، منع قرار داده است، چنانچه پاراگراف سوم ماده بیست و نهم قانون اساسی تصریح نموده که: «تعیین جزایی که مخالف کرامت انسانی باشد، ممنوع است.» و به اساس حکم ماده ششم قانون اساسی، دولت مکلف به حفظ کرامت انسانی و حمایت حقوق بشر است؛ در حالی که طبق احکام شریعت اسلام، حدود و قصاص (اعدام کردن) از جمله جرایم مقدره است که به نص صریح قرآن کریم، جرمیت و مجازات آنها ثابت گردیده است. تطبیق مجازاتی مانند قصاص، رجم و سنگسار کردن و دره (شلاق) زدن، طبق قواعد بین‌المللی از جمله جرایم و مجازاتی است که مخالف کرامت انسانی دانسته شده‌اند. از جانبی هم به اساس حکم ماده هفتم قانون اساسی، دولت معاهدات بین‌الدول و میثاق‌های بین‌المللی اعم از منع شکنجه را که به آنها ملحق گردیده است، قابل رعایت می‌داند. (رسولی، 1388، 271)

همچنین قانون اساسی افغانستان در ماده 58 خود در رابطه به رعایت، بهبود، حمایت و نظارت بر حقوق بشر، کمیسیون را پیش بینی کرده و حدود صلاحیت آن را توضیح داده است. «دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و بهبود و حمایت از آن، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را تأسیس می نماید. هر شخص می تواند در صورت نقض حقوق بشری خود، به این کمیسیون شکایت نماید. کمیسیون می تواند موارد نقض حقوق بشری افراد را به مراجع قانونی راجع سازد و در دفاع از حقوق آنها مساعدت نماید. تشکیل و طرز فعالیت این کمیسیون توسط قانون تنظیم می گردد.»

در جمله اخیر، از تشکیل و طرز فعالیت کمیسیون تذکر به عمل آمده که این موضوعات توسط قانون خاص تنظیم می گردد. قانونی که در این رابطه تصویب و طی مراحل شده، به نام قانون تشکیل، وظایف و صلاحیت های کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان یاد می گردد که دارای 4 فصل و 35 ماده می باشد. به اساس حکم ماده چهارم این قانون، حقوق بشر عبارت است از حقوق و آزادی های اساسی اتباع که در قانون اساسی، اعلامیه ها، میثاق ها، قراردادهای پروتوکول ها و سایر اسناد بین المللی حقوق بشر که افغانستان به رعایت و تطبیق آنها متعهد است، ثبت گردیده باشد.

ماده پنجم این قانون اهداف فعالیت کمیسیون را چنین برشمرده است:

- نظارت بر رعایت حقوق بشر در کشور؛ - تعمیم و حمایت از حقوق بشر؛ - نظارت از وضعیت و چگونگی دسترسی افراد به حقوق و آزادی های بشری؛ - بررسی و تحقیق از تخلفات و موارد نقض حقوق بشر؛ - اتخاذ تدابیر به منظور بهبود و انکشاف وضعیت حقوق بشر در کشور. (همان، 499)

2- در باب ارث، ارث زن نمی تواند با ارث مرد مساوی باشد، زیرا مخالف با احکام اسلامی است. اما بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر بین زن و مرد در تمام زمینه ها مساوات برقرار است. (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده یکم)

حال با بیان این تناقضات چه باید کرد؟ این مطلب بسیار روشن است که یکی از اهداف بنیادی نهضت قانون و قانونگرایی در نظام سیاسی دنیا، حل معضلات و تنظیم روابط پیچیده جوامع است. چنانچه قانون در مقام پاسخگویی و ارائه راه حل، خود گرفتار تناقض شود، بزرگترین نقض شمرده می شود و کارایی و ماهیت قانون از بین می رود. از این رو، قانون اساسی افغانستان با عنایت به تکرر منابع، تناقض نما به نظر می رسد و برآیند دموکراسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، با برخی از احکام مسلم اسلامی گرفتار چالش است؛

با عنایت به: 1- مقدمه قانون اساسی: «ما مردم افغانستان؛ با ایمان راسخ به ذات پاک خداوند(ج) و توکل به مشیت حق تعالی و اعتقاد به دین مقدس اسلام ...»، 2- ماده اول: «افغانستان، دولت جمهوری اسلامی ... می باشد»؛ 3- ماده دوم: «دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است...»؛ 4- ماده سوم: «در افغانستان هیچ قانونی نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.»؛ 5- قواعد حقوقی و بایسته های قانونگذاری (احمدی و صداقت، 1388، 56)؛ 6- ارزش های مورد پذیرش بیش از 99 درصد جامعه.

می توان مبنای حاکم را مشخص کرد که در مورد یا مواردی که بین احکام اسلام و آموزه‌های اعلامیه جهانی حقوق بشر و دموکراسی، تناقض یا تعارض رخ دهد، حکم اسلامی مقدم است و دیگران مورد رد قرار می‌گیرند.

به هر حال، مبنای و زیرساخت‌های حقوق اساسی هر کشور بر پایه باورها، ارزش‌ها و فرهنگ اکثریت قاطع آن تعریف و شناسایی می‌شود. حقوق اساسی که بیانگر حقوق عمومی شهروندان در یک نظام سیاسی است، بی شک نمی‌تواند برخلاف فرهنگ، آداب و باورهای شهروندان شکل بگیرد (محمدی، 1387، 96) و از آنجایی که بیشتر مردم افغانستان و ایران مسلمان هستند، حقوق و برخورداری‌ها را بر مبنای اسلام تعریف کرده‌اند و یا (در افغانستان) حداقل قوانین مخالف احکام اسلامی را به هیچ وجه بر نمی‌تابند و در نتیجه: چون دین اسلام، دین رسمی دولت و مردم هر دو کشور است، تطبیق و عملی ساختن احکام آن از طرف دولت امر مهم تلقی می‌شود که باید دولت آن را انجام دهد.

جمع بندی و نتیجه گیری:

با توجه به عنوان این تحقیق: «بررسی تطبیقی مبنای حاکمیت در قانون اساسی جمهوری‌های اسلامی افغانستان و ایران» به این نتیجه رسیدیم که حاکمیت و دین منتخب در هر دو قانون اساسی، حاکمیت الهی و دین اسلام است و به عنوان مبنای اصلی در هر دو قانون اساسی می‌باشد. در این تحقیق به اشتراکات و افتراقات قانون اساسی هر دو کشور در خصوص مبنای حاکمیت دست یافتیم که در ذیل بیان می‌کنیم:

اشتراکات: 1- حاکمیت منتخب در هر دو قانون اساسی، حاکمیت الهی است؛ 2- نظام هر دو کشور، جمهوری اسلامی است؛ 3- دین هر دو دولت، دین اسلام است؛ 4- از جهتی دیگر می‌توان گفت نظام سیاسی مورد نظر قانون اساسی جمهوری‌های اسلامی افغانستان و ایران، نظام دینی متکی بر اراده مردم و در واقع، نظام مردم سالار دینی است که از حمایت نظریات اسلامی و علمی و پشتوانه منطقی برخوردار است.

افتراقات: 1- شدت و تأکید حاکمیت الهی و دین اسلام در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به مراتب بیشتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان است؛ 2- در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان از مکلفیت به حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، و رعایت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق‌های بین المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر سخن گفته شده است حال آنکه از این قبیل الفاظ در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد؛ اما عدم کاربرد عین این الفاظ دال بر عدم اعتراف نظام حقوقی ایران به حقوق بشر و آزادی‌های مربوطه نیست. در واقع نظام حقوقی ایران نه تنها به کرامت انسان بلکه به حقوق مسلم او معترف است؛ 4- می‌توان گفت که علاوه بر حاکمیت الهی و دین اسلام، موارد ذکر شده در شماره دوم، در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان پذیرفته شده و به عنوان مبنای فرعی در قانون اساسی جایگاه دارد؛ اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به جز اسلام چیز دیگری ذکر نشده است که این یکی از مزیت‌های قانون اساسی ایران به حساب می‌آید؛ 5- با توجه به موارد ذکر شده در شماره دوم، احتمال

تعارض و تناقض در تفسیر قانون اساسی و دیگر قوانین موضوعه در افغانستان وجود دارد، بر عکس قانون اساسی ایران که این احتمال نمی‌رود؛ 6- در کشور ایران با آنکه مردم، مذاهب مختلفی دارند اما قانون اساسی ایران، مذهب رسمی را مذهب جعفری اثنی عشری بیان کرده است، برخلاف قانون اساسی افغانستان که برای مذهب رسمی کشور، به مذهب خاصی تأکید نکرده است که این یکی از ویژگی‌های قانون اساسی افغانستان به شمار می‌رود.

سخن پایانی:

با توجه به انقلاب اسلامی که در ایران رخ داد، حکومت عملاً به دست روحانیون مصلح به رهبری امام خمینی افتاد و دست بیگانگان و دخالتشان قطع گردید و این دو عامل اصلی باعث شد که حاکمیت الهی و دین اسلام در حد اعلا، در تمامی جوانب حکومت از جمله قانون اساسی نمایان گردد و کشور ایران مستقلاً و در زیر چتر اسلام بتواند در تمامی عرصه ها، روز به روز پیشرفت و ترقی کند؛ بر عکس جمهوری اسلامی افغانستان که متأسفانه نه رهبر و مدیر واحدی داشت و نه زحمات مردم و مجاهدین به انقلاب و استقلال مستقل ختم شد؛ بلکه بحران از پی بحران، و دخالت‌های پیاپی بیگانگان، که عاقبت تأثیر خود را در تمامی جوانب حکومت افغانستان گذاشت و می‌گذارد که یکی از آنها کاهش شدت اسلام و ورود عنوان‌هایی چون مکلفیت به دموکراسی و حقوق بشر و میثاق‌های بین المللی و.... در قانون اساسی بود و می‌باشد.

متأسفانه در طول تاریخ افغانستان، نخبگان سیاسی و فکری کشور، از اسلام به عنوان یک عامل محوری و بنیادین برای تعریف هویت جمعی استفاده نکرده و تنها در مواقع خطر به آن متوسل شده‌اند.² به همین خاطر، آموزه‌ها و تعالیم نجات بخش اسلام نتوانسته است نگرش‌های غلط و گرایش‌های منفی موجود در جامعه را اصلاح نماید و به اصطلاح، درد این جامعه را دوا کند. نگارنده این تحقیق با عنایت به اینکه زندگی در هر دو کشور افغانستان و ایران را تجربه کرده و آشنایی اجمالی به هر دو نظام را دارد به این نتیجه رسیده است که افغانستان به دلیل عدم استقلال کامل و دخالت بیگانگان در امورات کشور و نبود یک مدیر دلسوز و مدبر در رأس حکومت، آینده مبهم و عدم پیشرفت و آشفتگی درونی را در پیش خواهد داشت. از طرفی دیگر بی توجهی حکومت به رعایت احکام اسلامی و عدم کنترل آن در ارگان‌های دولتی و شخصی، خصوصاً در رسانه‌ها، نه تنها موجودیت و اجرای کامل اسلام را در جامعه سیاسی افغانستان به چالش کشانده است بلکه این سیل خاموش رفته رفته ملت افغانستان را به کم توجهی و بی توجهی اسلام سوق می‌دهد. و اگر دلسوزان متدین و حکیم این کشور به فکر چاره‌ای نباشند معلوم نیست که چه بلایی بر سر اسلام و مردم مسلمان افغانستان خواهد آمد.

1. دو نوع شیوه تفسیر قانونی در مکاتب حقوقی مطرح است: یکی شیوه لفظی، تحلیلی و تاریخی که باید اراده قانونگذار را با توجه به شرایط و اصولی مورد احترام جامعه به هنگام تدوین قانون، به دست آورد. دوم، شیوه تفسیر منطقی و علمی است که قانون را با توجه به مقتضیات هر زمان تفسیر نماید. نگاه ما در این جا به شیوه اول است.
2. مثلاً جنگ‌های متعدد افغان و انگلیس و یا مقاومت تاریخی ملت افغانستان در برابر تجاوز شوروی که تنها عامل وحدت بخش و هویت ساز مردم ساکن این مرز و بوم، اسلام و دیانت بود.

منابع:

- احمدی، عید محمد؛ صداقت، قاسم علی، **حقوق اساسی جمهوری اسلامی افغانستان با تأکید بر قانون اساسی**، قم، انتشارات بین المللی المصطفی، چاپ اول 1388
- جوادی آملی، عبدالله، **نسبت دین و دنیا**، قم، اسراء، چاپ اول 1381
- جوان آراسته، حسین، **مبانی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران**، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، اول 1383، قم
- دانش، سرور، **درآمدی بر: وضع و تصویب قانون اساسی جدید افغانستان**، کابل، مرکز فرهنگی اجتماعی سراج، چاپ اول 1382
- رسولی، قانونپوه محمد اشرف، **تحلیل و نقد قانون اساسی افغانستان**، کابل، سعید، چاپ اول 1388
- عالم، عبدالرحمن، **بنیادهای علم سیاست**، تهران، نشر نی، چاپ هجدهم 1387
- عنایت، حمید، **اندیشه سیاسی در اسلام معاصر**، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، چاپ چهارم 1380
- فصلنامه تخصصی مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، شماره 7 و 8، خزان و زمستان 1384
- قرضاوی، یوسف، **فقه سیاسی**، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، تهران، احسان، چاپ سوم 1390
- کاتوزیان، ناصر، **فلسفه حقوق**، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم 1381
- هاشمی، محمد طاهر، **قانون اساسی و نظام سیاسی نوین افغانستان**، کابل، بنیاد انتشارات پرینان، چاپ اول 1384
- محمدی، عبدالعلی، **حقوق اساسی جمهوری اسلامی افغانستان**، کابل، مؤسسه تحصیلات عالی خاتم النبیین، چاپ اول 1387
- **قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان**
- **میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی**
- **قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران**
- **قانون اساسی جمهوری مصر**
- **اعلامیه جهانی حقوق بشر**